

واگذاری تعیین کیفر به قانونگذار

از منظر آموزه‌های روان‌شناسی*

- شیرین شیعه‌زاده^۱
- حسین میرمحمدصادقی^۲
- عباس شیخ‌الاسلامی^۳
- حمیدرضا میرزاجانی^۴

چکیده

مجازات و قدرت به‌عنوان دو نهاد اجتماعی برخاسته از رفتار انسان، در روند تعاملی متقابل با یکدیگر قرار دارند. در این تعامل دوسویه، قدرت تعیین‌کننده مجازات، و مجازات تعیین‌کننده دامنه قدرت است. قدرت سیاسی، قانونگذار را به‌عنوان نهاد تعیین‌کننده کیفر در اختیار دارد. بنابراین سطح بالایی از مداخله در

* تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۲/۲۳ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۹/۲۶.

۱. دانشجوی دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی، گروه حقوق، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران (sshieh-zadeh@yahoo.com).
۲. استاد گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران (استاد راهنما و نویسنده مسئول) (drsadeghi128@yahoo.com).
۳. دانشیار گروه حقوق، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران (dr.sheikholeslami@gmail.com).
۴. استادیار گروه حقوق، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران (dirmirzajani@yahoo.com).

تعیین واکنش کیفری را به خود اختصاص می‌دهد. لکن عوامل روان‌شناختی وجود دارد که جامعه را به سمت مطالبه این واکنش‌ها از سوی یک مقام مافوق سوق می‌دهد. واگذاری تعیین کیفر به قانونگذار، نیاز به زنجیره‌ای از علل پیشین دارد. بخش عمده‌ای از این عوامل به درون فرد و فطرت واکنش طلب آدمی بازمی‌گردد و بخش دیگر، عوامل بیرونی است که بر تمایل او به سرکوب افراد خطاکار می‌افزاید. لکن این زنجیره عوامل، چگونه نقش خود را ایفا می‌کنند؟ تحقیق حاضر سعی دارد علاوه بر بررسی اعمال قدرت مستقر در مجازات، به عوامل زمینه‌ساز مطالبه واکنش کیفری که منشأ درونی دارند و برخاسته از فطرت انسان هستند، نظر افکند.

واژگان کلیدی: واکنش کیفری، غریزه، قدرت، اسطوره، الگوپذیری، رسانه.

مقدمه

پاسخ به جرم، موضوعی است انسانی که دارای ابعادی گوناگون است. این موضوع با رویکردهای مذهبی، فلسفی و حتی اساطیری و افسانه‌ای مورد توجه قرار گرفته و انواع احکام، نظریه‌ها و افسانه‌ها پیرامون آن شکل گرفته‌اند (غلامی، ۱۴۰۱: ۱۱). پیش‌فرض اصلی تمامی مکاتب کیفری این است که ارزش‌های اخلاقی و خیر و شر را مفاهیمی ثابت و لایتغیر در عالم می‌دانند. اما در جایی که این مفاهیم، مخلوق دست بشر و تصنعی باشند، باورهای این مکاتب در بستر زمانی و مکانی در هم می‌شکند؛ زیرا چه‌بسا آنچه در دورانی از تاریخ در یک سوی جهان به‌عنوان شر و برهم‌زننده نظم تلقی می‌شود و مستوجب مجازات قرار می‌گیرد، در دورانی دیگر و در سوی دیگر جهان به خیر تعبیر می‌شود و انجام آن برای حفظ نظم مطالبه می‌گردد. مکاتب فلسفی سزاگرا^۱ و پیامدگرا^۲ در بسترهای تاریخی و اجتماعی خود ظهور یافته‌اند و هیچ‌گاه

۱. Punitiveness: یک مکتب حقوقی در توجیه مجازات است که بر اساس آن، رفتارها باید تنها مبتنی بر ویژگی‌های ذاتی‌شان مورد قضاوت قرار گیرند (جوان‌جعفری بجنوردی و ساداتی، ۱۳۹۴: ۵۱).

۲. Consequentialism: یکی از نظریه‌های مربوط به توجیه مجازات است که غایت‌گرایی اخلاقی را مد نظر دارد و معتقد است که اعمال را تنها باید با توجه به پیامدهایشان در معرض داوری قرار داد. بنابراین حسن یا قبح اعمال از جمله مجازات، برحسب نتایجی که برای فرد یا دیگران به بار می‌آورد، سنجیده می‌شود. این اندیشه در نگرش فایده‌گرایانه مجازات تبلور می‌یابد.

به‌عنوان یک تئوری سیال جهان‌شمول، کارآمد نبوده‌اند. آن‌گونه که در مکاتب کیفری ملاحظه می‌کنیم، تا قبل از قرن هجده میلادی، از نظر بانیان مکتب کلاسیک مانند کانت^۱ و دومستر^۲ «شمشیر عدالت هیچ‌گاه نیام ندارد؛ مرتب باید تهدید کند و فرود آید» (محمدغفوری، ۱۳۹۵: ۳۲). بانیان این مکتب معتقدند که اجرای مجازات در هر شرایطی به‌منظور اجرای عدالت و استقرار نظم در جامعه ضروری است. مثال مشهور «جزیره متروکه»^۳ مهر تأییدی برای لزوم اجرای کیفر، حتی بدون وجود نفعی برای جامعه است (همان: ۳۴). اما همین تئوری در اواخر قرن هجدهم میلادی به دلیل انتقادات وارده بر آن موجب شد تا بکاریا و بنتام با ایجاد یک دکترین جدید، تحولی عظیم در حقوق جزا به وجود آورند. آن‌ها به عدالتی نسبی معتقد بودند که برحسب زمان و مکان متغیر است (Bentham, 1945). تارژه، از دیگر پیروان این تفکر و از نویسندگان مجموعه قوانین جزایی فرانسه است که با ذکر مثالی، مستقیماً با ضرب‌المثل کانت مخالفت نموده و بیان می‌کند:

«بعد از وقوع زشت‌ترین اعمال، در صورتی که اطمینان حاصل شود از آن زمان به بعد، بیم هیچ‌گونه جنایتی نمی‌رود، مجازات آخرین فرد بزه‌کار، عمل وحشیانه و بدون نتیجه‌ای است» (گلدوزیان، ۱۳۸۱: ۵۴).

در برهه‌ای دیگر، افراط در اندیشه‌های فایده‌گرایانه مجازات و تمرکز صرف بر اصلاح مجرم باعث شد تا در اواخر قرن بیستم، انتقادهای شدیدی به نظریه‌های بازپروری و طرفداران آن مطرح شود و جنبشی موسوم به رستاخیز کیفری برپا گردد و بازگشت به اندیشه‌های سزاگرایانه از سوی جرم‌شناسانی نظیر همتون^۴ به میان آید

1. Kant.

2. de Maistre.

۳. این مثال بیان می‌کند که تمامی ساکنان جزیره‌ای به قصد استقرار در جای دیگر، مصمم به ترک جزیره شدند. در بین آن‌ها یک نفر محکوم به مرگ وجود دارد. در این صورت، وضع محکوم چه می‌شود؟ حکم را به اجرا گذارند یا محکوم را در همان جزیره متروکه رها سازند؟ در اینجا کیفر به نفع جامعه نیست؛ زیرا که با ترک جزیره، دیگر اجتماعی باقی نمی‌ماند. در عین حال کانت می‌گوید: عدالت باید اجرا شود؛ زیرا قانون اخلاقی الزام‌آور و مافوقی وجود دارد که اقتضای آن این است که جنایت بی‌کیفر نماند (گلدوزیان، ۱۳۸۱: ۵۴).

4. Hampton.

(Hampton, 1992). بنابراین به گواه تاریخ و بسته به اینکه مفاهیم نیک و بد را ذاتی یا اکتسابی در نظر بگیریم، می‌توانیم در هر زمان، توجیحات گوناگونی در خصوص انجام یک رفتار یا تخطی از آن و فرایند کیفرگذاری ارائه دهیم. کیفرگذاری در واقع همان مرحله تعیین کیفر، پیش از وقوع جرم است که توسط قانونگذار بر مبنای یکی از اهداف کیفر انجام می‌شود. برخلاف کیفرگزینی که در مرحله پس از محکومیت، در دادگاه و توسط دادرس بر مبنای تطبیق اهداف کیفر و متناسب‌سازی آن با شرایط جرم ارتكابی صورت می‌گیرد. مقاله حاضر درصدد تفویض اختیار کیفرگذاری به نهادهای تقنینی و بررسی مؤلفه‌های ذهنی و مبانی روان‌شناختی است که ضرورت وجود چنین نهادی را در جامعه توجیه می‌کند (محسنی و رحیمیان، ۱۳۹۸: ۵۸؛ در این زمینه ر.ک: استادان و پژوهشگران علوم جنایی سراسر کشور، ۱۳۹۸).

در فلسفه حقوق، پاسخ به این سؤال که چرا افراد یک جامعه باید از قاعده‌ای پرهیز یا آن را رعایت کنند، وجود قانون است و پاسخ به اینکه چرا باید از قانون تبعیت شود، از یکسو ترس از ضمانت اجراست و از سوی دیگر، حکم عقل است که قانون را برای برقراری نظم در زندگی اجتماعی ضروری می‌داند. اما اینکه چه کسی درستی یک قاعدهٔ هنجاری را تعیین می‌کند و دلیل واگذاری حق تعیین کیفر به قانونگذار چیست، سؤال اصلی این تحقیق است؛ زیرا اگر پاسخ مدعی قدرت به این سؤال این باشد که: «چون من در نبرد بر سر مقام فرمانروایی بر دیگران پیروز شده‌ام و از همه قدرتمندتر هستم»، شاید توصیف درستی از جریان واقعی امور کرده باشد، اما دیگر نمی‌تواند ادعای وجود توجیهی اخلاقی در لزوم تبعیت دیگران از خود داشته باشد (امامی آزندی، ۱۳۹۵: ۱۵۰). بنابراین باید دلیلی باشد که تاریخ بشر را شاهد وجود واضعان قانون در همهٔ اعصار و جوامع می‌کند. عموماً دلایلی چون بهره‌مندی از ابزار اجرایی، نقش رسانه‌ها و... در باورپذیری عمومی بیان می‌شود. لکن این موارد، مربوط به مرحلهٔ پس از روی کار آمدن قدرت سیاسی است. مواردی نیز وجود دارد که بدون مداخلهٔ قدرت، تمایل بشر را به سمت مطالبهٔ مجازات از سوی نهادی بالاتر سوق می‌دهد و نوعی عوامل روان‌شناختی درونی را در پذیرش آن ایجاد می‌کند. مطالعات تاریخی حقوق کیفری حاکی از آن است که رایج‌ترین مجازات‌ها به علل روان‌شناختی فردی و

اجتماعی در قالب تنبیه تمامیت جسمانی بزهکار بوده‌اند (بولک، ۱۴۰۰: ۹)؛ تا آنجا که حتی اگر کودکی به کودک دیگر ضربه‌ای وارد کند، دومی متقابلاً ضربه‌ای به او می‌زند و از این راه تاوان عمل را باز می‌ستاند (کاتینگهام، ۱۳۸۴: ۱۰۵).

بر این اساس، مطالب مقاله حاضر را به دو بخش تحت عناوین «عوامل درونی واگذاری تعیین کیفر به قانونگذار» و «عوامل بیرونی واگذاری تعیین کیفر به قانونگذار» تفکیک نموده‌ایم. در بخش اول با تکیه بر نقش غریزی که تأثیرگذار در مطالبه مجازات و واگذاری تعیین آن به قانونگذار هستند، ابتدا غریزه واکنش‌گرا را در دو شکل آن، یعنی واکنش مستقیم توسط قربانی و واکنش غیرمستقیم توسط ثالث بررسی می‌کنیم و در دومین قسمت از این بخش، به تحلیل ضرورت نیروی اجبارکننده در روابط میان فردی پرداخته و سپس در قسمت سوم، غریزه الگوگرایی در نهاد آدمی را مطالعه می‌نماییم. در بخش دوم نیز به تحلیل عوامل بیرونی واگذاری تعیین کیفر به قانونگذار، طی سه قسمت «حفظ قدرت از راه مجازات»، «نقش رسانه‌ها» و «گفتمان‌های علمی» می‌پردازیم.

بخش اول: عوامل درونی واگذاری تعیین کیفر به قانونگذار

در این بخش، قبل از هرگونه نظریه‌پردازی فلسفی در توجیه مجازات، درصدد پاسخ به این سؤال هستیم که اصولاً چرا بشر تمایل به استقرار یک مرجع بالاتر برای تعیین ارزش‌های اخلاقی دارد. پاسخ این سؤال را نمی‌توانیم در نیروی سرکوبگر قدرت یا ترس از ضمانت اجرا جستجو نماییم؛ زیرا بهره‌گیری از این ابزارها به دنبال استقرار و جای‌گیری قدرت در جوامع است. لکن سلسله عواملی که عمده‌تاً منشأ درونی دارند، بدون مداخله قدرت در ایجاد یک نیروی تعیین‌کننده برای مجازات، ایفای نقش می‌کنند که برخی از مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از:

۱. غریزه واکنش‌گرا

بی‌شک غریزه انتقام، یکی از استدلال‌ات محکم در روند تعیین کیفر توسط انسان‌هاست. انتقام در انسان به دو شکل عمل می‌کند؛ یکی به صورت رفتار تلافی‌جویانه

مستقیم توسط قربانی و دیگری رفتار تلافی‌جویانه غیرمستقیم با توسل به قدرت حاکم. گرایش به هرکدام از این دو شیوه کیفردهی، دلایل و توجیهاتی دارد که در ادامه به بررسی آن‌ها خواهیم پرداخت.

الف) واکنش مستقیم به وسیله قربانی

جرم همواره به‌عنوان یک رفتار نامطلوب اخلاقی و اجتماعی مطرح بوده که واکنشی را در پی داشته است. این واکنش، همان‌گونه که پیشتر نیز اشاره شد، در میان کودکان که فارغ از قوه توجیه و دلیل‌آوری هستند نیز دیده می‌شود. چنان‌که می‌بینیم، هرگاه کودکی به کودک دیگر ضربه‌ای وارد کند، دومی نیز متقابلاً ضربه‌ای به او می‌زند و این عمل، فارغ از تفکر اندیشه سزاگرا یا فایده‌گرای ضربه‌دوم و صرفاً به دلیل غریزه تلافی‌جویانه صورت می‌گیرد (Carlsmith et al., 2002: 284). اصل عدالت مطلق نیز در واقع، یک مفهوم اساسی تلافی‌جویی است که بر اساس آن، افراد بر اساس شدت صدمه‌ای که وارد کرده‌اند، باید به آنچه استحقاق دارند، مجازات شوند (شیکر، ۱۳۹۳: ل). این اصل تنها در میان انسان‌ها دیده نمی‌شود. در میان موجودات غیرانسانی، شامپانزه از نظر ژنتیکی بسیار به انسان نزدیک است. تحقیقی که توسط مؤسسه ماکس پلانک در آلمان انجام شده، این سؤال را مطرح می‌کند که شامپانزه در برابر آسیب دیدن توسط شامپانزه دیگر، چگونه واکنش نشان می‌دهد؟ متغیرهای این تحقیق به قرار زیر است:

یک شامپانزه (A) در یک قفس قرار داده شده بود. در کنار قفس، میزی از غذاهای خوشمزه بود. میز کاملاً در دسترس شامپانزه (A) بود و او می‌توانست از آن غذاها بخورد. بعد از مدتی به شامپانزه‌ای دیگر (B) این فرصت داده شد تا میز را از شامپانزه (A) دور کند و به سمت قفس خودش برود. در واقع شامپانزه (B) می‌توانست غذا را از شامپانزه (A) بدزدد. اما میز به طنابی متصل بود که محکم در دستان شامپانزه (A) باقی می‌ماند و با کشیدن آن طناب، غذای شامپانزه سارق به روی زمین می‌ریخت و هیچ‌کدام از دو حیوان نمی‌توانستند از آن بخورند. یک عامل کنترل در این تحقیق این بود که میز غذا توسط یک انسان برداشته شود و به شامپانزه (B) داده شود. در

شرایطی که غذا توسط انسان، دور از دسترس (A) قرار می‌گرفت و به (B) داده می‌شد طناب به میزان اندکی کشیده می‌شد؛ اما هنگامی که شامپانزه (B) مستقیماً غذا را برمی‌داشت (A) با شدت بسیار بیشتری طناب را می‌کشید و این موضوع نشان می‌داد که شامپانزه (A) در تلاش بوده تا نهار شامپانزه (B) را برای تلافی دزدی خراب کند و به این ترتیب او را تنبیه نماید (van Prooijen, 2018).

مستند دیگر، ویدئویی از حمله کلاغ‌ها به یک مرد هندی است که چندی پیش منتشر شد. در این ویدئو، فرد بارها سعی می‌کرد کلاغی لجباز را از خود دور کند، ولی کلاغ برای مدتی بالای سر او می‌ماند. این موضوع به یک تفریح و سرگرمی برای مردم منطقه بدل شده و برخی از آن‌ها منتظر خروج مرد از منزل می‌شدند تا حمله کلاغ‌ها را ببینند. این جریان از جایی آغاز شد که این مرد هندی، سعی در نجات جان جوجه کلاغی داشت که در بین میله‌های آهنی گرفتار شده بود؛ اما در حین این تلاش، جوجه کلاغ جان خود را از دست داده بود و از فردای آن روز، دو کلاغ که به نظر می‌رسید والدین جوجه کلاغ باشند، به محض خروج مرد از خانه به او حمله کرده و با ضربات پیاپی نوکشان، سعی در آسیب رساندن به او داشتند. یکی از ساکنان محلی اظهار داشت که کلاغ‌ها به‌مانند هواپیماهای جنگنده‌ای که یک هدف مشخص دارند، روی سر «کوات»^۱ فرود می‌آیند. با این حال تا کنون هیچ فرد دیگری از مردم منطقه، مورد حمله کلاغ‌ها قرار نگرفته است.^۲

حس انتقام، یک گزینه درونی بشر و از ضروری‌ترین حقوق طبیعی اوست. اجرای مجازات در جوامع بدوی، امری غریزی و بدون تأمل بوده است؛ به این معنا که مجازات، محصول احساسات قربانی جرم و خویشاوندان او بوده و یا در مواردی که عمل مجرمانه به گونه‌ای سنگین بوده که تمام جامعه را وارد جریان می‌کرده، برآمده از احساس بی‌عدالتی یا خطر جمعی بوده است (کلی، ۱۳۸۲: ۷۴). از این نظر، حق کیفر دادن در درجه نخست، حقی مبتنی بر قانون طبیعی است (همان: ۳۵۶). چنین مبنایی، دامنه مسئولیت کیفری را وسیع دانسته و علاوه بر اینکه محدودیتی در جنس، سن و عاقل یا دیوانه بودن

1. Quat.

2. <<https://www.yjc.ir/fa/news/7064493>>.

جانی نمی‌گذارد، شامل اقربا و نزدیکان جانی و حتی شامل حیوانات و اشیاء نیز می‌شود (اردبیلی، ۱۴۰۱: ۶۲/۱) تا حدی که در گذشته اگر به‌وسیله سگ وحشی یا یک تبر به کسی جنایتی وارد می‌شد، حیوان کشته، و تبر آتش زده می‌شد (Clarkson, 1987: 15).

اسناد فوق، تنها غریزه مجازات را توسط شخص دوم به اثبات می‌رساند؛ یعنی جایی که قربانی مستقیماً مجرم را مجازات می‌کند. اما در زندگی روزمره، قواعد فراوانی از مراجع گوناگون (مانند پدر، معلم، مراجع دینی، مقامات مافوق اداری) صادر می‌شود که انتظار تبعیت ما را از آن دارند (Raz, 1985: 5).

چه ویژگی یا شروطی، الزام‌آور بودن این قواعد را موجه و قابل قبول می‌کند؟ به عبارت دیگر، چگونه می‌توان کسی را به فرمانی که برای او صادر شده است، در وضعیتی قرار داد که همواره تصمیم درست او، تبعیت از آن فرمان باشد؟

ب) واکنش غیرمستقیم به وسیله ثالث (قانونگذار)

در یک مطالعه ساختاری مشابه با آزمایش پیش گفته در مورد شامپانزه‌ها، هنگامی که طناب در دست شامپانزه سوم قرار گرفت تا از طرف (A) (شامپانزه‌ای که غذای او دزدیده شده بود) آن را بکشد، تنبیهی رخ نداد. این در حالی است که انسان‌ها اغلب، مجازات را توسط یک نیروی مافوق انجام می‌دهند؛ جایی که اشخاص دیگری غیر از قربانی (مثلاً قانونگذار یا قاضی)، مجازات را در مورد مجرم وضع و اجرا می‌کنند. دلایل این امر به انواعی از غرایز انسانی برمی‌گردد که تا کنون نمونه چندان بارزی در مورد آن در میان حیوانات به اثبات نرسیده است؛ اما مطالعاتی که در محیط‌های طبیعی تر بر روی گونه‌ای از ماکاک‌ها^۱ انجام شده است، نشان می‌دهد نرهای قوی‌تری پیدا شده‌اند که به‌عنوان ثالث در درگیری بین دو موجود دیگر دخالت می‌کنند

۱. Macaca: جانوری پستاندار از خانواده دم‌درازیان و یکی از گونه‌های میمون می‌باشد که در آسیا و آفریقا یافت می‌شود. میمون‌های ماکاک به‌عنوان میمون‌های دنیای قدیم در اکثر نقاط جهان پراکنده هستند و در حال حاضر، ۲۲ گونه مختلف از آن شناسایی شده است. این گونه از میمون‌ها به لحاظ فیزیکی، دارای سیستم تکلم صوتی هستند و در آزمایش‌های زیست‌شناسی و روان‌شناسی، بسیار مورد استفاده محققان قرار می‌گیرند. این جانور گاهی به‌عنوان میمون برفی نیز شناخته می‌شود؛ زیرا در مناطقی زندگی می‌کند که برف زمین را برای ماه‌هایی از سال پوشانده است (<https://daneshyari.com/isi/article>).

(van Prooijen, 2018). تلاش‌های این ثالث، غالباً شکل تهاجمی به خود می‌گیرد و منجر به بازگرداندن صلح و نظم می‌شود. ماکاک‌های ناظر با کاهش نزاع و مدیریت آن، همکاری و هماهنگی درون گروه را افزایش می‌دهند. روان‌شناسان در توجیه واگذاری حق مجازات به یک قدرت برتر، اغلب بر این باورند که ذهن انسان از دو سیستم مجزا اما مرتبط با یکدیگر تشکیل شده است (Haidt, 2006: 37):

اول: سیستم ذهنی مشورتی، کنترل‌شده، عقلانی و مبتنی بر تفکر آگاهانه. این بخش از ذهن می‌تواند به دقت بیان کند که چرا ما تصمیم‌های خاصی می‌گیریم، اقدامات ما را برنامه‌ریزی می‌کند و محاسبات پیچیده‌ای را انجام می‌دهد. این سیستم مشورتی با مبانی فلسفه فایده‌گرایانه برای مجازات مطابقت دارد و مؤثر بودن مجازات را با یک تحلیل ساده هزینه - فایده نشان می‌دهد. برای مثال، ممکن است انسان به‌طور منطقی مزیت‌ها و مضار عدم اعلام یک درآمد مشمول مالیات را در اظهارنامه مالیاتی‌اش پیشاپیش محاسبه کرده و دست به یک انتخاب منطقی بزند (میرمحمدصادقی، ۱۴۰۱: ۴۰/۳) و برای به دست آوردن نفع بیشتر، میزان واقعی درآمد خود را اعلام نکند. نظریه فایده‌گرایانه بر اساس همین ذهن منطقی، پیشنهاد می‌کند که با وضع مجازات‌های عبرت‌آموز (مثل جریمه‌های مالیاتی سنگین)، درد و رنج ناشی از مجازات، بیش از منافع آن می‌شود؛ در نتیجه، مجرمان بالقوه در سنجش میان منافع و هزینه‌های جرم، از ارتکاب جرم خودداری می‌کنند.

دوم: سیستم شهودی - عاطفی که عمدتاً خارج از منطق آگاهانه عمل می‌کند. این سیستم از اکتشافات استفاده می‌کند و خود را در احساسات درونی و نامشخص بر اساس دریافت مفهوم خوب یا بد نسبت به افراد، اشیاء، رویدادها و مکان‌ها نشان می‌دهد. سیستم شهودی با انگیزه‌های غریزی مجازات همراه است. مجرم، مرتکب تخلف اخلاقی شده است و در پاسخ به آن باید واکنشی تلافی‌جویانه نشان داد. بسیاری از جرائمی که در صحنه اتفاق می‌افتند، مانند قتل‌های بدون سبق تصمیم و یا تخریب اموال دیگران، در این دسته قرار می‌گیرند. تصمیم‌گیری‌های مبتنی بر سیستم شهودی ذهن، دارای ویژگی‌هایی هستند؛ از جمله سرعت بالا، وابستگی به تجربیات و ورودی‌های گذشته ذهن، شفاف نبودن سازوکار و منطق تفکر برای خود فرد (وکیلی، ۱۳۸۶: ۸۰). به نظر می‌رسد قانونگذار ایران در ماده ۶۳۰

قانون مجازات اسلامی،^۱ به ویژگی‌های ذهن شهودی انسان توجه داشته است؛ به ویژه که با قید عبارت «علم به تمکین زن»، تجربیات گذشته و ظنّ قبلی مرد را حائز اهمیت دانسته و با عنایت به عدم امکان هرگونه منطق تفکر، قتل مذکور در ماده را موجه می‌داند.

این دو سیستم ذهنی با نام‌های مختلفی توسط محققان بیان شده‌اند که معروف‌ترین آن‌ها نظریه «سوار و فیل»^۲ است که جاناتان هایت^۳ در کتاب خود با عنوان فرضیه خوشبختی^۴ از آن یاد می‌کند (هایت، ۱۳۹۹: ۱۳). این نظریه، انسانی سوار بر فیل را مثال می‌زند. در این مثال، انسان استعاره از سیستم ذهنی مشورتی دارد و درصدد جهت‌یابی مسیر درست از روی مستندات (با استفاده از قطب‌نما و محاسبه طول راه و...) است و فیل که بسیار زورمندتر از انسان است، استعاره از سیستم شهودی و خودکار ذهن است و بی‌هیچ محاسبه‌ای به مسیر خود ادامه می‌دهد. با وجود استعاره‌های متفاوت، این دو سیستم ذهنی از نظر محتوایی در حوزه‌های مختلف تحقیقاتی، به‌خوبی همگرا بوده و به‌طور گسترده‌ای در علوم جنایی برای توضیح ادراکات و رفتارهای انسانی به کار گرفته می‌شوند. لکن وجود سیستم شهودی ذهن، در توضیح تمایل غریزی بشر به مجازات از سوی یک نیروی بالاتر، اهمیت و جایگاهی ویژه پیدا می‌کند.

۲. ضرورت نیروی اجبارکننده

توماس هابز،^۵ یکی از فیلسوفانی است که با بیانی شیوا در کتاب خود تحت عنوان

۱. ماده ۶۳۰ قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۵ در بخش تعزیرات بیان می‌کند: «هرگاه مردی همسر خود را در حال زنا با مرد اجنبی مشاهده کند و علم به تمکین زن داشته باشد، می‌تواند در همان حال، آنان را به قتل برساند و در صورتی که زن مکره باشد، فقط مرد را می‌تواند به قتل برساند. حکم ضرب و جرح در این مورد نیز مانند قتل است.»

2. Elephant and rider.

۳. Jonathan Haidt: روان‌شناس و محقق اجتماعی است که تحقیقات مربوط به فوق دکتری خود را در دانشگاه شیکاگو و اورینسا به انجام رساند. مجله *Foreign Policy* و *واشنگتن پست* و *Prospect* لندن، او را به‌عنوان یکی از متفکران برتر جهان معرفی کردند. تحقیقات وی بر روی اخلاقیات و مبانی عاطفی، تغییرات فرهنگی و سیر تکاملی آن تمرکز دارد. او فعالیت خود را با مطالعه احساسات منفی اخلاقی مانند انزجار و انتقام آغاز کرد.

4. The Happiness Hypothesis.

5. Thomas Hobbes.

لویاتان^۱ به توجیه این امر پرداخته که چرا بشر به یک قدرت مافوق برای مجازات متخلفان نیازمند است. از نظر او در طبیعت بشر، سه علت عمده برای نزاع و مشاجره وجود دارد: نخست، رقابت؛ دوم، عدم اطمینان؛ و سوم، افتخار. انسان بنا به علت نخست برای برد، بنا به علت دوم برای دفاع از خود و امنیت، و بنا به علت سوم برای یک عقیده متفاوت یا یک کلمه و هر آن چیزی که نشانه تحقیر خود و شهرتش است، دست به تهاجم می‌زند (هابز، ۱۴۰۰: ۱۵۷). هابز نتیجه می‌گیرد که به همین دلیل انسان‌ها، اگر اجباری در کار نباشد، فقط نفع خود را در نظر می‌گیرند و نتیجه ناگزیر، یک جنگ تمام‌عیار خواهد بود. اما هر انسان عاقلی می‌داند که زندگی در جنگ، بدترین حالت ممکن است. پس چرا افراد جامعه نمی‌توانند با پذیرش قواعد قرارداد اجتماعی، ترک مخاصمه نمایند؟ (امامی آرندی، ۱۳۹۵: ۱۵۶). مشکل، چیزی است که با عنوان «معمای زندانی»^۲

1. *Leviathan*.

۲. Prisoner's dilemma: یک مسئله پایه‌ای و پرکاربرد در نظریه بازی‌ها به شمار می‌آید و نشان می‌دهد که چطور دو نفر در همکاری برای اینکه خود به سود بیشتری برسند، به خودشان ضرر وارد می‌کنند. این موضوع اولین بار توسط مریل فلود و ملوین درشر در سال ۱۹۵۰ مطرح شد و بعدها به حوزه علوم اجتماعی، استراتژی رقابتی، تعاملات بین کشورها، مدیریت بازارهای چندجانبه و کارهای تیمی راه یافت. یک مثال کلاسیک معمای زندانی به این شرح است که دو نفر از اعضای یک باند جنایتکار دستگیر شده‌اند. هریک از آن‌ها به صورت انفرادی حبس هستند و هیچ نوع دسترسی به فرد دیگر ندارند. علیه هیچ‌یک از این دو نفر، شواهد کافی برای محکوم کردن نهایی وجود ندارد. هر دوی آن‌ها امیدوار هستند که به خاطر جرم‌های کوچک‌ترشان تنها به یک سال حبس محکوم شوند و ماجرا مختومه شود. اما در این میان، بازجو به هریک از آن‌ها پیشنهاد می‌دهد که اگر شهادت دهی همکاری چه جرائمی مرتکب شده، به تو تخفیف خواهم داد. در این صورت، احتمالات زیر قابل تصور است:

- اگر زندانی الف علیه زندانی ب شهادت بدهد و همزمان ب هم علیه الف شهادت بدهد، هریک به دو سال حبس محکوم خواهند شد.

- اگر زندانی الف علیه زندانی ب شهادت بدهد، اما زندانی ب از هر نوع شهادت دادن امتناع کند، زندانی الف آزاد شده و زندانی ب به سه سال حبس محکوم خواهد شد.

- اگر هیچ‌کدام علیه دیگری شهادت ندهند، هریک به خاطر شواهد جزئی موجود، به یک سال حبس محکوم خواهند شد.

در این صورت، هریک از دو زندانی از یکسو تمایل دارد که اعتراف نکند و اگر شریک او هم اعتراف نکند، ماجرا با یک سال زندان حل می‌شود. اما نگران است که مبادا شریک او تصمیم بگیرد که او را لو بدهد. در این حالت، شریکش آزاد می‌شود و او زندانی خواهد شد. در این حالت ممکن است تصمیم بگیرد که علیه شریکش شهادت بدهد. در این حالت، یا رها خواهد شد یا اگر شریکش هم به همین نتیجه برسد، هریک دو سال زندانی خواهند شد.

به علوم اجتماعی امروز وارد شده است. معمای زندانی، وضعیتی است که طی آن، اعمال عقلانی افراد متعارف، ناگزیر منجر به کشمکش و تضاد می‌شود (همان). فرض کنید خشکسالی شدیدی ایجاد شده است و آب اندک ذخیره شده‌ای وجود دارد که در صورت رعایت جیره‌بندی، افراد یک روستا را تا پایان خشکسالی زنده نگاه می‌دارد. به این ترتیب، رعایت قاعده جیره‌بندی از سوی همه، عقلانی است. برای ساده‌تر شدن مسئله، تعداد افراد روستا را دو نفر فرض می‌کنیم. الف می‌داند که اگر تصمیم به رعایت جیره‌بندی بگیرد، اما ب جیره‌بندی را رعایت نکند، بدترین اتفاق برای او می‌افتد و هیچ آبی برایش باقی نمی‌ماند. در نتیجه، وقتی اطمینانی به رعایت جیره‌بندی توسط ب وجود ندارد، تصمیم عقلانی این خواهد بود که او نیز جیره‌بندی را رعایت نکند. همین وضعیت برای ب نیز صادق است. جالب‌تر اینکه الف حتی در حالتی که بداند ب جیره‌بندی را رعایت می‌کند، ممکن است برای اینکه آب بیشتری به دست آورد و زندگی راحت‌تری داشته باشد، پیش‌دستی کند و تمام آب را برای خود بردارد. فرض کنیم نوع دوستی الف، مانع از چنین تصمیمی می‌شود و پایبند رعایت قاعده می‌ماند. اما آیا هراس از اینکه ب برای فراهم کردن راحتی بیشتر خود، نقض عهد کند و تمام آب را در غفلت او ببرد، باعث نمی‌شود که الف برای دفاع از خود و پیشگیری از بدترین حالت، قبل از اینکه دیر شود، حمله کند؟ حتی بر فرض که بداند ب، آدم نوع دوست و عاقلی است، آیا احتمال ندارد که ب در خصوص او گمان خطا کند و از ترس پیش‌دستی الف، خود زودتر دست به اقدام بزند؟ (همان: ۱۵۷). عاقبت این زنجیره هراس متقابل، نتیجه‌ای جز نقض قاعده توسط هر دو نیست. در چنین وضعیتی، پذیرش قاعده و تبعیت از آن تنها هنگامی تصمیمی معقول خواهد بود که دلیل قاطعی داشته باشیم مبنی بر اینکه دیگران مجبور به رعایت قاعده هستند. ولی وقتی ضمانتی برای این همکاری وجود نداشته باشد، در مقام دفاع از خود و در هراس از پیش‌دستی نکردن دیگران، تصمیم به نقض این قاعده زیر فشار این ترس، دیر یا زود اجتناب‌ناپذیر خواهد بود (همان). برای مثال، در سال ۱۹۱۹ پلیس شهر لیورپول در انگلستان اعتصاب کرد. نتیجه آن شد که با کاهش قابل توجه احتمال دستگیری مجرمان، تعداد جرائم (به‌ویژه غارت مغازه‌ها) افزایش یافت (کلارکسون، ۱۳۹۱: ۱۳۸). بنابراین اینکه مجازات‌ها به‌رغم

تمامی هزینه‌ها و نیز با وجود تمامی شکست‌ها در تحقق اهداف برشمرده برای آن‌ها، همچنان تداوم یافته‌اند، نشان‌دهنده این واقعیت است که عاملی پنهانی در انسان وجود دارد که واکنش کيفری را توسط فردی قوی‌تر از خود مطالبه می‌کند.^۱

۳. غریزه الگوگرا

از نظر کارلایل، فیلسوف و تاریخ‌نگار قرن ۱۹ میلادی، قهرمان‌پرستی، کهن‌ترین و استوارترین عنصر در حیات سیاسی و فرهنگی بشر بوده است. او در قهرمان‌پرستی، امید دائمی برای اداره امور جهان را می‌دید و معتقد بود که بدون مردان بزرگ، تاریخی وجود نمی‌داشت؛ بلکه رکود بود و رکود یعنی مرگ (کاسیرر، ۱۳۷۷: ۲۹۲). تاریخ از سلسله حوادث محض به وجود نمی‌آید، بلکه از کردار و اعمال ساخته می‌شود و هیچ کرداری بی‌کردگار و بدون انگیزه بزرگ شخصی و بدون منجی صورت نمی‌گیرد (همان: ۲۹۴). «اگر زمانی قهرمان‌سالاری از میان برود، باید از این جهان مأیوس شد؛ زیرا بدون وجود فرمانروایان حقیقی، چیزی جز هرج و مرج، یعنی منفورترین امور، امکان وجود نخواهد داشت» (Carlyle, 1841: 11). اسطوره، زمانی به نیروی کامل خویش دست می‌یابد که بشر با موقعیتی غیرعادی و خطرناک روبه‌رو شود. بنابراین در موقعیت‌های ناگوار که عقل آدمی نمی‌تواند آن را تحلیل کند، انسان باید به وسایلی قدرتمند دست یازد و قدرت سیاسی امروز، چنین وسایلی است. در هر جامعه‌ای که در آن، اوضاع اجتماعی نابسامان شود و تورم، بیکاری، جرم و... بروز یابد، زمینه برای رشد اسطوره‌های سیاسی فراهم می‌شود (کاسیرر، ۱۳۷۷: ۴۰۰). هرگاه بکوشیم اسطوره‌های معاصر را تجزیه کنیم و عناصر سازنده آن‌ها را بازشناسیم، درمی‌یابیم که هیچ چیز کاملاً تازه‌ای در آن‌ها وجود ندارد. پیشینیان همه این عناصر را به‌خوبی می‌شناختند. بر جوامع ابتدایی، قوانین مدون، لوایح حقوق و قانون اساسی، فرمان نمی‌راند. با وجود این، حتی شکل‌های بسیار ابتدایی حیات اجتماعی، سازمانی مستحکم و قابل تشخیص

۱. در مقوله قدرت و تأثیر آن در مجازات، نقش خرده‌قدرت‌های متعدد مانند ثروت، نفوذ، وابستگی نژادی، علقه‌های دیناتی و... در فرایند کيفردهی تابان، تا بدان میزان است که در نظر بسیاری، سیستم جرائم و مجازات‌ها را به صحنه رقابت قدرت‌های پنهان و آشکار تبدیل نموده است (برای مطالعه بیشتر در این باره ر.ک: توحیدی و آشوری، ۱۴۰۰).

دارند. اعضای جوامع ابتدایی، به‌هیچ‌وجه در هرج و مرج یا سردرگمی به سر نمی‌برند؛ بلکه تعلق هر عضو گروه به کلان‌طایفه، آن‌ها را به شعائر و سنن تغییرناپذیر، زنجیر کرده است و ابزار رهایی از بی‌نظمی، همان سنت‌هاست (رضی، ۱۳۳۵: ۲۷۵). در دوران هرج و مرج، آرزوی جمعی جامعه، در وجود قهرمان تجلی پیدا می‌کند و اراده او بالاترین قانون است (همان: ۴۰۴). توماس کارلایل^۱ تأکید می‌کند که وجود قهرمان در تاریخ بشر ضروری است. در همه دوران‌های تاریخ بشر، مردان بزرگی را می‌یابیم که نجات‌دهنده بی‌چون‌وچرای مردم عصر خویش بوده‌اند. در دوران معاصر نیز اندیشه کارلایل و این نقش اسطوره‌ای، اگر نه به‌مانند جوامع پیشین، اما در قالب نوعی قهرمان‌گرایی در مبارزات انتخاباتی نمود پیدا می‌کند؛ آن‌چنان که بهره‌گیری فوق‌العاده و سوءاستفاده‌های هوشمندانه علمی، سیاسی و رسانه‌ای «جرج دلبو بوش» از احساس ترس و درهم‌ریختگی جامعه آمریکا پس از آشوب ناشی از اعمال تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی، به کسب آراء ریاست جمهوری در نوامبر ۲۰۰۴ منجر شد. وی با اعلان جنگ علیه تروریست‌ها در داخل و خارج از آمریکا و ایفای نقش منجی، توانست مقبولیت جامعه آن زمان را کسب کند. آنچه در تأثیر یک اسطوره بر افراد وجود دارد، هم‌راستا شدن با تمایل عمومی در مرحله نخست و اعمال سیاست‌های منطبق با نظر خود در مرحله دوم است؛ لکن آنچه در بیان نظر برخی فیلسوفان از جمله کاسیرر^۲ می‌خوانیم، از این هم فراتر است و تمایل عموم، در مرحله‌ای پیش از آنچه آنان در خواسته‌ها و تمایلات خود بیان می‌کنند، رخ داده است. کاسیرر معتقد است که مردمان به‌عنوان عاملانی آزاد عمل نمی‌کنند؛ بلکه همواره در قید آداب و سنن پیشینیان خود هستند (کاسیرر، ۱۳۷۷: ۶۵).

۱. Thomas Carlyle (1795-1881): تاریخ‌نگار، مترجم، ریاضیدان، فیلسوف، مقاله‌نویس و نویسنده اهل اسکاتلند بود. او در زمینه تاریخ‌نگاری انقلاب کرد و تألیفاتش را بدون پانوش منتشر ساخت که امروز از آن نگارش ژورنالیستی تاریخ نام می‌برند. به گمان او، از یکسو خواننده باید به مورخ اعتماد کند و از او سند و مرجع و پانوش نخواهد و از سوی دیگر، مورخ نیز نباید مطالبی را که به صحتشان اطمینان ندارد، در کتاب خود بیاورد و صرفاً با آوردن منبع در پانوش، مسئولیت آن را به گردن دیگران بیندازد. مهم‌تر از همه اینکه او بر این باور بود که تاریخ را قهرمانان و نخبگان می‌سازند و همانا مستحق رهبری جامعه‌اند.

2. Ernest Alfred Cassirer.

تامس نیگل،^۱ از فلاسفه معاصر غرب نیز معتقد است که هر انسانی این ظرفیت را دارد که از دو منظر عینی و ذهنی به موضوعات بنگرد. لذا همین دو منظر را پایه تحقیقات علمی و فلسفی خود قرار می‌دهد. او فهرستی از انواع شانس را تحت عناوین شانس منتج،^۲ شانس سازنده،^۳ شانس محیطی یا موقعیتی^۴ و شانس علی^۵ طراحی کرده و نشان می‌دهد که چگونه هریک از اعمال ما تحت مداخله حداقل یک نوع شانس قرار می‌گیرد و قضاوت ما درباره فاعل، بر اساس آن‌ها شکل می‌گیرد. در این میان شانس علی، به همان بحث اراده آزاد و جبرگرایی در بخش مسئولیت اخلاقی مربوط می‌شود. نیگل در مقاله «بخت اخلاقی»^۶ می‌گوید اگر جبرگرایی درست باشد، عمل ما محصول عوامل پیشینی و پسینی خارج از کنترل است. این شانس، علی نام می‌گیرد و قضاوت‌های ما بر اساس آن‌ها شکل می‌گیرد (Williams & Nagel, 1976: 146). بنابراین نیگل به این نتیجه می‌رسد که با توجه به وجود این نوع شانس، افراد به‌مثابه اشیاء هستند و اعمال آن‌ها چیزی جز بخشی از حوادث جهان نیست. او معتقد است علت اینکه ما بدون توجه به تأثیر شانس یا همان عوامل جبری نهادینه‌شده بر اعمالمان، در مورد یکدیگر قضاوت می‌کنیم، این است که ما درباره خودمان یک دیدگاه درونی داریم. در این دیدگاه، ما خود را یک عامل فعال می‌بینیم و آن را به دیگران نیز توسعه می‌دهیم. زمانی که خودمان رفتاری را که طبق آموزه‌ها «بد» شناخته می‌شود، مرتکب می‌شویم، احساس پشیمانی می‌کنیم و اگر همان رفتار را دیگری انجام دهد، مجازات

1. Thomas Nagel.

۲. Resultant luck: شانسی است که در نحوه تحقق امور مداخله می‌کند؛ مثلاً دو فرد که هر دو قصد کشتن شخصی را دارند، به سمت هدف شلیک می‌کنند، اما گلوله فرد اول به دلیل اصابت با پرده از مسیر منحرف می‌شود (Nagel, 1976: 141).

۳. Constitutive luck: به طبیعت و سرشت افراد و خونسرد یا عصبی بودن آن‌ها و تأثیر این خلق و خو بر تصمیم‌گیری‌های شخص بازمی‌گردد (Ibid.: 145).

۴. Situational luck: شرایط یا به تعبیری آزمون‌های اخلاقی است که شخص در زندگی با آن‌ها مواجه می‌شود؛ مانند کودکی که والدین او دچار اعتیاد هستند و او نیز بعدها در سن بزرگسالی به اعتیاد روی می‌آورد، حال آنکه افراد دیگر در چنین شرایطی قرار نداشتند تا عمل آن‌ها ارزیابی شود.

5. Causal luck.

6. Moral luck.

او را مطالبه می‌کنیم (خزاعی و تمدن‌فرد، ۱۳۹۷: ۷۰-۷۱). از این نظر، کاسیرر و نیگل حتی در انتخاب‌های آزادانهٔ افراد نیز به نوع خاصی از جبر نهادینه‌شده توسط عوامل محیطی و پیشینیان معتقدند.

طرح اسکینر^۱ در رمان مشهور وی *والدن دو*^۲ (آرمان‌شهر) نیز حاکی از همین مفهوم است. در این رمان، اسکینر که از سردمداران رفتارگرایی در روان‌شناسی به حساب می‌آید، شهروندان «والدن دو» را در حالی ترسیم می‌کند که به شکل دسته‌جمعی در یک مزرعهٔ اشتراکی رعیتی زندگی می‌کنند و از آنجا که در وظایف مربوط به زراعت و پرورش بچه‌ها سهیم‌اند، از آرامش زیادی برخوردار هستند. آن‌ها در زمینه‌های مختلف هنری، علمی و صنعتی فعالیت می‌کنند، به اجرای موسیقی و سایر امور سرگرم‌کننده می‌پردازند و از یک زندگی کاملاً مطبوع لذت می‌برند. در این شهر، هیچ زندانی وجود ندارد و ابداً لازم نیست کسی را به انجام کاری برخلاف اراده و خواستش وادار نمود. شخصیت اصلی رمان (فریزر) که شهر خود را «آزادترین مکان روی زمین» می‌داند، معتقد است که این زندگی مطبوع، مرهون این واقعیت است که در جامعهٔ وی، اشخاص قادرند هرچه را که می‌خواهند انجام دهند و این از آن جهت است که آن‌ها از زمان کودکی (از طریق دستکاری و کنترل‌های طراحان رفتار و عصب‌شناسان) به‌نحوی پرورش یافته‌اند که صرفاً آن چیزی را انتخاب می‌کنند که می‌توانند داشته باشند و بر انجامش قادرند (اسکینر، ۱۳۸۰).

واقعیت این است که اراده و خواست شهروندان «والدن دو» متأثر از عواملی ورای کنترل آن‌هاست و لذا -بی‌آنکه خودشان متوجه باشند- قدرت اظهارنظر نهایی در مورد آنچه می‌خواهند را ندارند. به بیان دیگر، مفاهیم خوب و بد و بایدها و نبایدها، الگوهایی از پیش تعیین شده هستند که از طریق آداب و سنن یا پیر قبیله در باور مردم گنجانیده شده‌اند تا عامهٔ مردم از انجام خلاف آن دچار بیم گشته و مقابله با آن را توسط یک منجی قدرتمند و دانا مطالبه کنند و اینجاست که حکومت‌ها نقش اسطوره‌ای خود را ایفا کرده و جایگاه مقبولیت نزد عموم را به دست می‌آورند.

1. Skinner.

2. *Valden Two*.

بخش دوم: عوامل بیرونی واگذاری تعیین کیفر به قانونگذار

تداوم قدرت، یکی از کارکردهای پنهان واکنش کیفری است. نظام‌های مختلف سیاسی، مصادیق جرم‌انگاری را مشخص نموده و با کیفرگذاری و تحمیل مجازات بر مرتکبان جرائم، به اعمال قدرت مبادرت می‌ورزند (توحیدی و آشوری، ۱۴۰۰: ۱۶۱). سؤال این است که چرا مجازات‌ها به‌رغم تمامی هزینه‌ها و نیز با وجود تمامی شکست‌ها در تحقق اهداف برشمرده برای آن‌ها، همچنان تداوم یافته‌اند و اگر بنا به گفته نظریه‌پردازانی چون مارتینز، «دیگر هیچ چیز کار نمی‌کند»،^۱ چرا هنوز جوامع، خواهان مجازات مجرمان هستند؟ به بیان دیگر، با وجود تمامی انتقاداتی که به کارایی اشکال مختلف مجازات وارد شده است، چرا اصل مجازات همچنان در همه جوامع باقی است؟ به نظر می‌رسد عواملی وجود دارند که پس از روی کار آمدن دولت‌ها و حتی با وجود ناکارآمدی آن‌ها در کاهش نرخ جرائم، همچنان حیات واکنش کیفری را تداوم می‌بخشند. در ادامه، به بررسی این عوامل می‌پردازیم.

۱. حفظ قدرت از راه مجازات

قدرت در زمره آن دسته از ساختارهای اجتماعی است که همواره ارتباطی پیچیده با ضمانت اجرا برقرار می‌کند^۲ و به همین دلیل است که دگرگونی در شکل و ماهیت قدرت،^۳ تأثیر قابل توجهی بر مجازات می‌گذارد.

۱. "Nothing works": نظریه‌ای است که در سال ۱۹۷۴ در پی مطالعات رابرت مارتینز درخصوص عدم کارایی هیچ‌یک از اهداف مجازات ابراز شد و به‌ویژه مورد حمایت مخالفان اصلاح و تربیت قرار گرفت.
۲. ذکر این نکته ضروری است که حفظ قدرت، تنها عامل تأثیرگذار بر مجازات نیست. بلکه گاه درگیری‌های عمیق اخلاقی و ملاحظات عدالت، توجیه‌کننده وضع و اجرای قانون است؛ مثلاً جرم‌انگاری در حیطه جرائم اقتصادی و مبارزه با پولشویی و یا قوانین مربوط به جرائم زیست‌محیطی که مورد توجه تمامی کشورها قرار دارند، از این دسته‌اند. همچنین تشکیل دادگاه‌های بین‌المللی ICC یا دیوان بین‌المللی لاهه و نیز برخی ضمانت اجرای شورای امنیت سازمان ملل متحد، گامی در جهت محدود نمودن دامنه قدرت برخی کشورهاست. لکن این موارد بیشتر ناظر بر روابط متقابل انسان‌ها در جامعه و قرارداد اجتماعی است و از آنجا که مقاله حاضر، تأکید بر جنبه‌های روان‌شناختی تعیین کیفر دارد و قدرت‌طلبی یکی از مصادیق و منویات بارز در نهاد بشر است و به‌ویژه در نظام‌های سلطه‌طلب در طول تاریخ مشاهده می‌شود، به تأثیر نقش آن در کیفرگذاری پرداخته شده است.
۳. درخصوص ساختار قدرت و انواع آن و تأثیر عوامل فراتقنینی بر روند قانونگذاری ر.ک: دلماس-مارتی، ۱۴۰۲.

«یکی از تمایلات عمومی همهٔ آدمیان را خواست و آرزوی مداوم و سیری‌ناپذیری برای کسب قدرتی پس از قدرت دیگر می‌دانم که تنها با مرگ به پایان می‌رسد. علت این امر همواره آن نیست که آدمی در آرزوی کسب شادی و لذتی بیش از شادی و لذت فعلی است؛ بلکه علت این است که آدمی نمی‌تواند بدون کسب قدرت بیشتر، قدرت فعلی خود را که لازمهٔ بهزیستی است، تضمین کند. هم از این روست که پادشاهان بسیار قدرتمند، سعی خود را معطوف به تضمین قدرت خویش از طریق وضع قوانین در داخل و یا مبادرت به جنگ در خارج می‌نمایند و وقتی این مقصود حاصل شود، آنگاه آرزوی دیگری به دنبال می‌آید که در بعضی به شکل کسب شهرت از طریق فتوحات و در بعضی دیگر، به شکل آرزوی جلب نظر ستایش‌آمیز دیگران ظاهر می‌گردد» (هابز، ۱۳۸۹).

در دوران گذشته و آیین‌های تعذیب مجرم، خود بزهدکار هرگز هدف نهایی تعذیب نبود؛ بلکه تصویری که از تحمیل مجازات در ذهن تماشاگران نقش می‌بست، مورد توجه بود. مقصود، تکثیر قدرت از طریق ایجاد این فهم بود که حکومت از فیض الهی برخوردار است و می‌تواند بر مخالفان خود با اقتدار غلبه کند (ساداتی، نجفی ابرندآبادی و نوبهار، ۱۳۹۶: ۴۵). در جوامع حاضر که مفهوم مشروعیت قدرت در باور عموم تغییر یافته است، قدرت از طریق برپایی آیین‌های سهمگین حفظ نمی‌شود، لکن با گفتمان‌های نوظهوری همچون تضعیف دولت رفاه،^۱ سزاگرایی عمومی، تسامح صفر و... سعی در کسب مشروعیت با کارکردی مشابه دارد. در مجموع، وقتی فرد از طریق تنبیه یک مجرم خطرناک یا خودمحمور به گروه کمک می‌کند، از خود تصویری قوی و جذاب به نمایش می‌گذارد. از این رو افراد قدرتمند، هم برای محافظت از گروه در برابر آسیب و هم برای کسب افتخار، تمایل شدیدتری به مجازات نشان می‌دهند. خصوصیات روان‌شناختی مختلف صاحبان قدرت، آن‌ها را هم در موقعیت و هم در

۱. از سال ۱۳۸۰ به بعد، رویکرد حمایتی در قالب دولت رفاه، جای خود را به رویکرد بدنام کردن فقرا داد. از این زمان، اظهارنظر در خصوص حل معضلات مربوط به انحرافات و آسیب‌های اجتماعی، مصرف سیاسی پیدا نمود و صرف هزینه در سیستم خدمات رفاهی، ائتلاف منابع دولتی تلقی می‌شد و به گروه‌های نابرخوردار، برجسب توده‌های شرور زده می‌شد. در یک نمونهٔ واضح از سیاست نفی کرامت انسانی از فقرا، جان میکا، نمایندهٔ جمهوری خواه آمریکا بیان داشت: «به تمساح‌ها غذا ندهید». منظور وی آن بود که کمک به فقرا جز تشویق آنان برای افزوده شدن به مجرمان بالقوه، نتیجهٔ دیگری ندارد (Gustafson, 2011: 61).

چهارچوب ذهنی لازم برای اجرای مجازات قرار می‌دهد. روان‌شناسان اجتماعی مطالعات گسترده‌ای روی این موضوع که قدرت با مردم چه می‌کند، انجام داده‌اند (Haugard, 2022: 14-28). بسیاری از یافته‌های آن‌ها به‌طور غیرمستقیم نشان می‌دهد که صاحبان قدرت نسبت به افرادی که قدرت کمتری دارند، تمایل به اعمال مجازات‌های شدیدتر دارند. افرادی که قدرت بیشتری دارند، بیشتر مستعد برخورد با رفتارهای اشتباه هستند و بنابراین هنگامی که یک مجرم، گروه آن‌ها را تهدید کند، خیلی راحت‌تر واکنش نشان می‌دهند. از این رو، خیلی بیشتر احتمال دارد که مجرم را شخصیت بد ماجرا بدانند و به فشارهای اجتماعی از جمله فقر، بی‌سوادی، بدسرپرستی و... برای درک رفتار مجرم اهمیتی ندهند (van Prooijen, 2018). به عقیده فوکو: «قدرت از خاستگاهی واحد نمی‌آید؛ بلکه هر آنجا که عمل می‌کند، یافت می‌شود» (میلر، ۱۳۹۸: ۲۴۹).

به عبارت دیگر، قدرت در قالب یک نهاد یا توانایی فکری فردی یا گروهی نیست؛ بلکه تبلور چنین مفهومی را باید در بطن روابط نابرابر میان افراد دریافت و سازوکار مجازات، خود یکی از راه‌های تبلور قدرت است (توحیدی و آشوری، ۱۴۰۰: ۱۴۵). جان پروجن^۱ در تحقیقی که به همراه دانشجویان خود انجام داد، به مطالعه تأثیر متقابل قدرت و مجازاتگر پرداخت و به نتایج قابل تأملی دست یافت. آن‌ها در یک پژوهش با استفاده از یک روش ساده، از برخی شرکت‌کنندگان خواستند که تجربیاتشان را از مواقعی که بر افراد دیگر قدرت و تسلط داشته‌اند، بنویسند. برعکس، از شرکت‌کنندگان دیگر خواستند که تجربیاتشان را درباره رویدادهایی که دیگران بر آن‌ها قدرت و تسلط داشته‌اند، بنویسند. هدف آن‌ها این بود که از این راه، احساس قدرت یا ناتوانی را در شرکت‌کنندگان تحریک نمایند. سپس به تمامی آن‌ها، مقاله‌ای کوتاه از یک روزنامه داده شد که در آن، یک فروشنده خودرو عمداً یک ماشین معیوب را به مشتری فروخته و باعث شده بود که مشتری در یک تصادف به شدت آسیب ببیند. نتایج نشان داد شرکت‌کنندگانی که احساس قدرت در آن‌ها تحریک شده بود، فروشنده خودرو را شدیدتر از شرکت‌کنندگانی

1. Jan-Willem van Prooijen.

که احساس ناتوانی می‌کردند، مجازات کردند. آن دسته از شرکت‌کنندگانی که احساس قدرت می‌کردند، شبیه هیئت منصفه‌ای که حق ابطال رأی داشتند، تمایل بیشتری به مجازات مجرمانی نشان می‌دادند که آن‌ها را برای جامعه خطرناک می‌دانستند. به عبارتی، قدرت آن‌ها میل به مجازات را تشدید می‌کرد تا به واسطه آن، گروه را از یک شرور و شیطان در امان بدارند و به این ترتیب، صلاحیت خود را در حفظ ارزش‌های اخلاقی ثابت کنند (Miller, 1987).

۲. نقش رسانه‌ها

افزایش بزه‌دیدگی، بزهکاری و احساس ناامنی، در رسانه‌های گروهی به‌ویژه در تلویزیون و جراید، بازتاب گسترده‌ای دارد. امروزه از این رسانه‌ها به‌عنوان «چهارمین قوه» در کنار قوای سه‌گانه سنتی (مقننه، قضاییه و مجریه) یاد می‌شود (کاشفی اسماعیل‌زاده، ۱۳۸۴: ۲۶۵). به عقیده برخی، این رسانه‌ها زمینه ترسی اساساً غیرموجه از بزه‌دیدگی واقع شدن را فراهم می‌سازند. این ترس غیرموجه نخستین بار توسط استنلی کوهن^۱ در سال ۱۹۷۲ با عنوان «هراس اخلاقی»^۲ مطرح شد. به عقیده کوهن، هراس اخلاقی زمانی بروز می‌کند که شرایط، حالت، فرد و یا گروهی از افراد به‌عنوان تهدیدی برای ارزش‌ها و علایق اجتماعی معرفی می‌شوند (Cohen, 2002: 16). در این میان، نقش رسانه‌ها در ایجاد هراس اخلاقی انکارناشدنی است. رسانه‌ها با جنجال‌آفرینی و شایعه‌پراکنی، به آشوب‌های اخلاقی دامن می‌زنند و خواسته یا ناخواسته، هراس اخلاقی را به وجود می‌آورند. رسانه‌ها با اغراق در خصوص اهمیت و شدت موضوع، نگرانی مردم و سیاستمداران را برمی‌انگیزند و در بسیاری از موارد، اقدام به انتشار داده‌های کاملاً اشتباه می‌کنند (نجفی ابرندآبادی و سیدزاده ثانی، ۱۳۹۱: ۴). در سال ۱۹۶۴ در ساحلی دورافتاده در انگلستان به نام بندر کلاکتون، دو گروه از جوانان با یکدیگر درگیر شدند و خسارات نسبتاً کمی به اموال عمومی وارد ساختند. در این ماجرا، رسانه‌ها اقدام به بازنمایی اخباری در خصوص درگیری شدید در میان باندهای گانگستری می‌کردند:

1. Stanley Cohen.
2. Moral Panic.

حال آنکه در بسیاری موارد، خبری از این گروه‌های مجرمانه نبود. در پوشش خبری رسانه‌ها، تصویر گروه فراوانی از نوجوانان و جوانان خلافکار در ذهن جلوه‌گر می‌شد که سوار بر موتورسیکلت، امنیت جامعه را بر هم زده‌اند؛ حال آنکه در واقعیت، تعداد موتورسواران انگشت‌شمار بود. این جوانان از سوی رسانه‌ها، عده‌ای مرفهین بی‌درد معرفی می‌شدند؛ حال آنکه در واقع اکثر این جوانان، متعلق به طبقه کارگر و متوسط پایین جامعه بودند. در رسانه‌ها عنوان شده بود که اکثر این جوانان از لندن به کلاکتون آمده‌اند؛ حال آنکه در واقع این افراد، بومی منطقه بودند. گفته شده بود که اکثر این جوانان برای ایجاد درگیری به منطقه آمده‌اند؛ حال آنکه اکثر آن‌ها صرفاً برای تماشای درگیری‌های احتمالی در آنجا حضور یافته بودند. در رسانه‌ها چنین عنوان شده بود که اکثر این افراد، مرتکب جرائم خشونت‌بار شده‌اند؛ حال آنکه اتهام آن‌ها جنحه‌های کم‌اهمیت بود. همچنین رسانه‌ها زیان وارده بر تجار و کسبه منطقه را بسیار بالا ارزیابی کرده بودند؛ حال آنکه این عده بیش از هر گروه دیگر، از توجه ایجادشده نسبت به منطقه، نفع مالی می‌بردند. سیل عظیمی از جمعیت که برای مشاهده و بررسی وقایع به آن بندر دورافتاده می‌آمدند، تحولی در وضعیت اقتصادی مردم منطقه ایجاد کرده بودند (همان). گزارش شورای اروپا در زمینه جرم‌زدایی حاکی از آن است که: «رابطه صحیح بین بزه‌دیدگی و ترس از جنایت، هرچه باشد، وجود ترس ناشی از رسانه‌های گروهی، مشکل عمده اجتماعی به شمار می‌رود». شینگلد^۱ نیز در کتاب خود با عنوان *افسانه جرم و مجازات*^۲ بیان می‌دارد که دهه ۱۹۸۰، شاهد ترکیب عواملی چون ترس فزاینده شهروندان از جرائم خیابانی، افزایش جرائم خشونت‌بار و پاسخ‌های سختگیرانه‌تری از سوی قانونگذار بود (Scheingold, 1995: 157). وی این تعامل میان ترس شهروندان، پوشش رسانه‌ای و فضای سیاسی را به‌عنوان افسانه جرم و مجازات تشریح می‌کند و بیان می‌دارد که افسانه جرم و مجازات، یک نمایش اخلاقی ساده است که تعارض میان خوبی و بدی را به نمایش می‌گذارد (قماشی و عارفی، ۱۳۹۶: ۹۳)؛ چراکه به‌واسطه وجود افراد بد، این جهان، جهان خشونت و پر از خطر است. رسانه‌ها و سیاستمداران از

1. Scheingold.

2. *Myth of Crime and Punishment*.

این افسانه به‌عنوان راهی برای ساده‌سازیِ خطراتِ جرائمِ خیابانی بهره‌برداری می‌کنند. وی اظهار می‌دارد که به‌واسطهٔ نرخ فزایندهٔ جرائمِ خشن، ترسِ رو به رشد از بزه‌دیدگی و توجه فزایندهٔ رسانه‌ها به جرم، بزه‌کاران به‌عنوان «بیگانگانِ غارتگر» و بیشتر در قشر اقلیت معرفی می‌شوند. پاسخ جامعه به افسانهٔ جرم و مجازات، چیزی است که شینگلد از آن به سیاسی‌سازی جرم یا سیاست‌های قانون و نظم تعبیر می‌کند که در بردارندهٔ مجازات‌های شدید است (Ibid.). افزایش احساس ناامنی ناشی از تلاش‌های رسانه‌ای و ترس از جرم به‌عنوان یکی از عوامل تأثیرگذار بر پیدایش رویکردهای امنیت‌مدار مطرح شده است. رسانه‌ها از دهه ۱۹۷۰ به بعد، علاقه بیشتری به پوشش اخبار جرایم پیدا کرده‌اند؛ برای نمونه، سهم اخبار جنایی در رسانه‌ها در فاصلهٔ سال‌های ۱۹۳۹ تا ۱۹۶۷ چهار درصد بود. لیکن در آغاز دهه ۱۹۸۰ به حدود شش درصد، در اواخر این دهه به سیزده درصد و در دهه ۱۹۹۰ به بیست و هشت درصد افزایش یافت؛ به طوری که موضوع جرم و جنایت به تدریج از حیطهٔ قلمرو افرادی که صلاحیت اظهارنظر کارشناسی در مورد آن‌ها را داشتند، خارج شد و خبرنگاران و گزارشگران رسانه به یکی از منابع مهم اطلاع‌رسانی مردم تبدیل شدند. بنابراین از دهه ۱۹۷۰ به بعد، پردازش رسانه‌ایِ جرایم علاوه بر تغییر کمی، از لحاظ کیفی نیز تغییر یافت. لذا رسانه‌ها به‌طور ویژه، گزارش حوادثی را منتشر می‌کنند که غیرعادی و تا حدی متفاوت هستند و بر تعداد بیشتری از مردم تأثیر می‌گذارند (Reiner, 2007: 307-311). این در حالی است که اخبار جرائمی مانند سرقت ساده که بدون استفاده از خشونت ارتکاب می‌یابند، کمتر در رسانه‌ها منتشر می‌شوند. تغییر کیفی پردازش رسانه‌ای جرائم، با افزایش مراجعهٔ مردم به رسانه‌ها جهت کسب اطلاعات و آگاهی مصادف شد. در دهه‌های اخیر با کاهش زندگی اجتماعی ارگانیکی، ارتباط مردم با یکدیگر کمتر شده و افراد مانند گذشته برای کسب اطلاعات، به اطرافیان خود متکی نمی‌باشند؛ بلکه به منابع دیگر مانند رسانه‌ها روی آورده‌اند. این امر، مجالی را برای دولت‌ها فراهم می‌آورد تا به ارزش‌گذاری رفتارهای مورد نظر خود پرداخته و از این طریق، آنچه را که نامطلوب است، در قالب رفتارهای پرخطر برای جامعه معرفی نمایند. گسترش ناامنی و ترس از جرم، موجبات تشویش خاطر شهروندان و کاهش احساس امنیت عمومی را فراهم می‌کند و در این

شرایط، امنیت به کالایی پرترفدار تبدیل می‌شود. گسترش ناامنی، آن گونه که قبلاً نیز دیدیم، یکی از عوامل توسل جامعه به یک نیروی مافوق برای تعیین و اعمال مجازات می‌باشد (برای مطالعه بیشتر در این باره ر.ک: مخدومی و همکاران، ۱۳۹۸؛ نجفی ابرنآبادی و سیدزاده ثانی، ۱۳۹۱؛ مهدوی پور و شهرانی کرانی، ۱۳۹۲).

۳. گفتمان‌های علمی

بسیاری از تحولات فکری، ابتدا از میان نخبگان آغاز می‌شود و سپس به سایر سطوح اجتماعی نفوذ کرده و نهایتاً منشأ تحولی در نگرش به واکنش کیفری می‌گردد. یک قرن پس از رساله جرائم و مجازات‌های سزار بکاریا، جهان، روشنی‌روزی را دید که انتشار کار دیگری توسط یک سزار ایتالیایی دیگر، همان‌گونه اصیل و انقلابی، ولی از بسیاری جهات کاملاً مخالف شیوه فکری بکاریا، در آن پدیدار گشت. این کتاب، *مرد جنایتکار*^۲ لومبروزو^۳ بود که به خاطر نظریه‌ای نوین - که مجرمان را عقب‌مانده‌های آباء و اجدادی در مراحل اولیه تکامل بشر می‌دانست - مشهور شد (کاوادینا و دیگنان، ۱۳۸۴: ۴۱۷). این کتاب، نظریه‌ای نوین با عنوان تحقق‌گرایی^۴ را پایه‌گذاری کرد که برخلاف تفکر بکاریا، مسئولیت را به کلی منکر می‌شد. اگرچه این نظریه، بعدها تعدیل شد، اما گفتمان بازدارندگی از این زمان به بعد در نظام کیفری کشورها شکل گرفت (همان: ۴۱۸). آنچه به‌عنوان ایده‌آل و کمال مطلوب از ناحیه جرم‌شناسان به توده مردم عرضه می‌شود، گرچه گاه پس از زمان طولانی، اما سرانجام زمینه پذیرش اجتماعی پیدا می‌کند. هنگامی که توماس کارلایل در سال ۱۸۴۰، سخنرانی‌های خود را تحت عنوان قهرمان‌پرستی در تاریخ آغاز کرد، در برابر عده‌ای زیاد و سرشناس سخن می‌گفت. توده اشرافی لندن آمده بودند تا به سخنان او گوش فرا دهند. این سخنرانی‌ها در حضار، شور و هیجان ایجاد کرد؛ اما هیچ‌کس نمی‌توانست پیش‌بینی کند که این رویداد اجتماعی، آستن پیامدهای سیاسی بزرگ است. شنوندگان او دویست تا سیصد تن

1. *On Crimes and Punishment.*
2. *Criminal Man.*
3. Lombroso.
4. Positivist.

بودند و آن‌گونه که کارلایل در یکی از نامه‌های خود می‌گوید، اسقف‌ها و انواع و اقسام آدم‌ها می‌آمدند، مطالب تازه‌ای می‌شنیدند و به نظر می‌آمد که بسیار مبهوت و مشعوف شده باشند. آن‌ها می‌خندیدند و کف می‌زدند؛ اما مسلماً هیچ‌یک از این شنوندگان نمی‌توانست حتی برای یک لحظه بیندیشد که اندیشه‌هایی که در این سخنرانی‌ها بیان می‌شود، می‌تواند سرمنشأ تحولاتی باشد که حتی با رویدادهای آلمان در زمان هیتلر پیوند برقرار کند (کاسیر، ۱۳۷۷: ۲۹۲-۲۹۳).

بیانات فلسفی و دانشگاهی، اگر با سیاست حاکم همسویی داشته باشد، به مقبولیت و پذیرش آن کمک می‌کند و تأثیر سایر مؤلفه‌ها را به لحاظ علمی نیز در ذهن عموم تثبیت می‌کند. قدرت‌ها با استفاده از ابزار رسانه، همایش‌های علمی، چاپ کتب و مقالات همسو با سیاست کیفری، به توجیه علمی ارزش‌های مورد نظر خود می‌پردازند. بسیاری از مکاتب فلسفی، بازگوکننده تفکر حاکم بر زمان خود بوده‌اند. به تعبیر دیگر، نظریه‌ها فرزندان زمان خود هستند؛ برای مثال، فلسفه اصلاح و تربیت به‌عنوان یک تفکر فلسفی در حوزه کیفر، زمانی مطرح شد که فردگرایی به‌عنوان یک ایدئولوژی سیاسی مورد پذیرش قرار گرفت. لیبرالیسم فردگرا بر این نکته پافشاری می‌کند که دولت نباید متعرض حقوق گوناگون فردی شود، مگر آنکه توجیهی بسیار قوی برای سلب و یا تحدید این حقوق داشته باشد. نتیجه این فردگرایی و دفاع از فردیت، تجویز و پذیرش نوعی کمینه‌خواهی در امر کیفرگذاری و جرم‌انگاری و احترام به کرامت انسانی و پرهیز از اعمال کیفرهای خشن، ناعادلانه و نامتعارف است. بر این اساس، دولت جز با کاربست اصل ضرر به غیر، حق تحمیل برداشت مشخصی از «خیر» در قالب قوانین جزایی را ندارد. دولت هرچه کمتر مداخله کند، محبوب‌تر و مقبول‌تر است (رستمی، ۱۳۹۳: ۶۱). در چنین فضایی، وظیفه جامعه ارتقاء جایگاه تک‌تک افراد است. فرد، حرمت و جایگاه و تقدسی ویژه در جامعه می‌یابد تا جایی که به گفته دورکهایم، «کیش فردیت» در باور عموم شکل می‌گیرد. مقارن با این سیاست، گفتمان‌های ردّ مجازات خشن، اصلاح و درمان و عدالت ترمیمی ظهور می‌یابد. حتی در جایی که نظریات مطروحه توسط نخبگان با نگرش‌های سیال جامعه، تفاوت پیدا می‌کند، این امکان وجود دارد که قدرتی زیرپوستی طی یک جریان رادیکال و برای زیر سؤال بردن

شیوه اداره فعلی، نظریه‌های مخالف را پررنگ نماید و از طریق مهندسی افکار عمومی به ساخت قالب‌های جدیدی از مفاهیم ارزشی پردازد. به‌موجب این نظریه که به «مهندسی نخبگان» مشهور است، نخبگان جامعه اقدام به ایجاد یا برجسته‌سازی تهدیدی فرضی می‌کنند تا از این راه به منافع خاصی دست یابند و توجه اذهان عمومی را به ضرورت انجام برخی اصلاحات اجتماعی معطوف دارند (نجفی ابرندآبادی و سیدزاده ثانی، ۱۳۹۱: ۱۲). یکی از نمونه‌هایی که طرفداران نظریه مهندسی نخبگان طرح می‌نمایند، طرح مبارزه با مواد مخدر است که توسط ریگان، رئیس‌جمهور آمریکا در سال ۱۹۸۶ مطرح شد و سبب شد که مواد مخدر جزو اولویت‌های نخست مردم آمریکا در سال‌های پایانی دهه ۸۰ به شمار رود. ریگان در سخنرانی‌هایش مواد مخدر را دشمنی خانمان‌برانداز و مغایر با امنیت ملی شهروندان آمریکا معرفی می‌کرد. بسیاری از مردم آمریکا تحت تأثیر این سخنرانی‌ها، مواد مخدر را جزو اولویت‌های نخستین خود به شمار می‌آوردند. به‌موجب نظرسنجی انجام‌شده توسط دو خبرگزاری مهم آمریکا، بیش از دوسوم شهروندان آمریکایی در آن سال‌ها مواد مخدر را به‌عنوان مهم‌ترین چالش فراروی جامعه آمریکا قلمداد می‌کردند (Goode, 2008: 116).

البته سایر مؤلفه‌های روان‌شناختی که بیشتر بیان شد، منجر به پیش‌زمینه ذهنی مردم و آمادگی جامعه در هر زمان می‌شود که این امر در نفوذ کلام و مقبولیت نخبگان و دکترین مطرح‌شده تأثیرگذار است. دلیل این موضوع آن است که رئیس‌جمهور بعدی آمریکا -بوش پدر- علی‌رغم تلاشی که به عمل آورد، نتوانست مواد مخدر را همچنان به‌عنوان اولویت اول امنیتی در آمریکا مطرح کند و هراس اخلاقی به‌وجودآمده در دوران ریگان، به ناگاه فرو نشست (نجفی ابرندآبادی و سیدزاده ثانی، ۱۳۹۱: ۴). در نتیجه، مجریان قوانین، نه صرفاً مکلف به انجام وظیفه قانونی و استفاده مکانیکی از مجازات‌ها و پاسخ‌های در دسترس هستند، بلکه متعهد به ارزیابی آثار و نتایج تصمیمات اتخاذی و احکام صادره نیز می‌باشند (غلامی، ۱۴۰۱: ۱۳)؛ زیرا تنها از این راه می‌توان به میزان آمادگی جامعه برای پذیرش دکترین حقوقی پی برد و اقبال عمومی و همسویی آن با گفتمان‌های علمی را برآورد نمود.

نتیجه‌گیری

برآیند مباحث فوق این است که تفکرات فلسفی، هیچ‌گاه از تمایلات بشر در مطالبه واکنش کیفری پیشی نگرفته است؛ خواه این تمایلات به همان صورت غریزه اولیه در افراد جامعه باشد و خواه با مداخله عواملی که به ارزش‌گذاری رفتارها می‌پردازند، ترکیب شده باشد؛ مثلاً فلسفه اصلاح و درمان هیچ‌گاه منجر به مطالبه مجازات‌های ترحم‌مدار به نفع مجرم نشده است، بلکه تعدیل در حس انتقام‌خواهی و تقدس و حرمت جایگاه فرد، میل به اهانت به انسان و اجرای مجازات‌های خشن و جسمانی را کم‌رنگ نموده و به دنبال آن، بستر مساعد برای ظهور مبانی فلسفی فایده‌گرا فراهم آمده است. ولی این مبانی نیز بیش از دامنه‌ای معین، قدرت مقابله با غریزه واکنش‌گرای بشر را نداشتند. نگرش‌های ترمیمی به جرم اگرچه به حل ریشه‌ای مسئله و بازگشت وضعیت به پیش از وقوع جرم می‌پردازند، با این حال، جایگزینی برای عدالت کیفری نیستند؛ زیرا توفیق عدالت ترمیمی در پشتوانه عدالت کیفری است که بزهدار و بزهدیده را مجاب به آن می‌کند (حاجی‌ده‌آبادی و سلیمی، ۱۳۹۸: ۱۰۸). حتی در جوامع دارای کیش فردیت^۱، یعنی جوامعی که احترام به آزادی‌های فردی در آن‌ها از اهمیت بالایی برخوردار است، وقتی پای مناظرات انتخاباتی به میان می‌آید، برخوردهای قاطع و خشن به منظور مقابله با مجرمان و کاهش نرخ جرم، جزو اولویت برنامه‌ها قرار می‌گیرد؛ یعنی همان چیزی که مطالبه عامه جامعه و مطابق با غریزه انتقام‌جویانه بشر است. در واقع، مجازات نیازی به هیچ‌گونه دغدغه و توجیه اخلاقی ندارد. غریزه مجازات در انسان مانند غریزه گرسنگی، یک تمایل طبیعی است. همان‌طور که انسان گرسنه، غذای خود را تأمین می‌کند، متضرر از جرم نیز انتقام خود را می‌ستاند. اگرچه ممکن است شرایط اقلیمی و یافته‌های علمی، رهنمودهایی راجع به تعیین نوع غذا برای انسان فراهم سازد. اما اگر از ما سؤال شود که چرا گرسنه می‌شویم یا به عبارت دیگر، آیا انسان وظیفه دارد که به دنبال یک توجیه منطقی و علمی برای دلیل گرسنگی خود باشد، قطعاً پاسخ‌گانه‌ای نخواهیم یافت. بنابراین تمایل به مجازات، صرف‌نظر از توجیهات ابرازی برای آن، در

1. Cult of Individual.

ضمیر ناخودآگاه بشر وجود دارد و نمی‌توان اعمال آن را منوط به وجود یک پشتوانه فلسفی و توجیه متقن نمود. از سوی دیگر، تمایل به ارضای حس انتقام‌خواهی به وسیله قانونگذار در انسان به صورت تکامل یافته مشاهده می‌شود و یک جامعه یکپارچه با اهداف و ارزش‌های مشترک، راهی جز اعطای نمایندگی به شخص واحد ندارد. وجود غریزه الگوگرا در بشر، خود یک تمایل درونی به اتکا به یک قدرت برتر را در انسان شکل می‌دهد و زیربنای وجود مجازات را حتی بدون نیاز به ارائه مبانی نظری توجیه می‌کند. حتی در صورتی که شهروندان را انسان‌هایی هنجارمند فرض کنیم، باز هم احتمال می‌رود که هر فرد در خصوص دیگران گمان خطا کند و از هراس نقض عهد دیگری و به منظور دفاع از خود، درصدد اقدام پیشگیرانه برآمده و به قانون پایبند نماند (امامی آرندی، ۱۳۹۵: ۱۵۶) و این تصمیم او کاملاً منطبق با مبانی عقلانی است. با نگاهی عمیق‌تر درمی‌یابیم که اساس مکتب تحقیقی در توجیه مجازات نیز تأمین «نفع آتی» به دنبال تشخیص همین «احتمال خطر» است و «اقدامات پیشگیرانه» پیروان این مکتب در پی هراس از همین «حالت خطرناک» وضع می‌شود؛ زیرا مطابق با اصول عدالت، قبل از اینکه جرمی واقع شود، مجازات امکان‌پذیر نیست و نقض آزادی دیگران، خود یک عمل خلاف اصول است (اِیْمی، ۱۳۹۶: ۱۳۷؛ اردبیلی، ۱۳۸۷: ۷۳). لکن عقلانیت ایجاب می‌کند که برای مصون نگه داشتن جامعه از «خطر احتمالی قریب‌الوقوع»، دست به اقدامات پیشگیرانه بزنیم؛ برای مثال، نگهداری کودک و نوجوان بزهکار در کانون اصلاح و تربیت (مطابق بند ث ماده ۸۸ و بند الف ماده ۸۹ قانون مجازات اسلامی، مصوب سال ۱۳۹۲) یا نگهداری مجرم مجنون یا محکومان مواد مخدر یا روانگردان‌های صنعتی غیردرویی در اردوگاه‌های خاص که تحت نظر قوه قضاییه است، در راستای این اقدامات پیشگیرانه است (میرمحمدصادقی، ۱۴۰۱: ۱۴۲/۳). بنابراین می‌توان پذیرفت که اگر ضمانتی برای رعایت هنجارهای اجتماعی وجود نداشته باشد، افراد جامعه طی یک هراس دائمی از تجاوز دیگران به سر خواهند برد و به منظور رفع این هراس، خودشان نیز تصمیم به نقض قاعده می‌گیرند و اینجاست که وجود نیرویی که اطمینان‌بخشی از رعایت قانون را در جامعه ایجاد نماید، گریزناپذیر به نظر می‌رسد و تعیین مجازات توسط نهاد قانونگذاری در کشورها از این لحاظ توجیه می‌شود. دورکیم

در کتاب *تقسیم کار اجتماعی*، دو نوع وجدان را از یکدیگر تفکیک می‌کند؛ یکی وجدان فردی که حالات شخصی و منش فرد را بیان می‌کند و دیگری وجدان جمعی که مجموع اعتقادات و احساسات مشترک در میان افراد یک جامعه است. این دو وجدان از هم متمایزند؛ اما در یک تقسیم کار جمعی به یکدیگر پیوند می‌خورند. به عقیده دورکیم، سرشت مجازات اساساً تغییر نکرده است. فقط می‌شود گفت که نیاز به انتقام‌جویی، امروزه بهتر از گذشته هدایت می‌شود. روح پیش‌بینی که در جوامع کنونی بیدار شده، میدان عمل کورکورانه عواطف را محدود کرده و آن را به دست الگویی قدرتمند سپرده است (دورکیم، ۱۳۹۸: ۸۵). از نظر دورکیم، مجازات تنها برای خشنودی خاطر افراد نیست؛ زیرا اگر این چنین بود، افراد همواره توانای آن بودند که مجازات را لغو کنند یا به تعویق بیندازند. اگر می‌بینیم که اختیار مجازات، تنها در دست جامعه است، برای آن است که با زیان دیدن افراد، جامعه آسیب می‌بیند. این امر به‌ویژه در جرائمی که وجدان جمعی را خدشه‌دار می‌کنند، مانند جرائم ضد عفت و اخلاق عمومی و یا جرائمی که برخلاف شعائر مذهبی رخ می‌دهند، به نحو بارزتری نمود دارد. جرائمی که دارای جنبه خصوصی هستند، مانند قواعد جزایی ترمیمی، از نظر دورکیم، یا جزو وجدان جمعی نیستند یا فقط از حالت‌های ضعیف وجدان جمعی‌اند. به همین دلیل است که حقوق ترمیمی در حواشی دور و بیرونی وجدان عمومی یافت می‌شود و وجدان فردی که برخاسته از ابعاد شخصیتی است، در آن نمود بیشتری پیدا می‌کند (همان: ۱۰۶). بنابراین واکنش بر مبنای غریزه در جرائمی که دارای جنبه خصوصی هستند، اهمیت بیشتری می‌یابد. با این تحلیل، هرگاه نهاد قانونگذاری از تمایل طبیعی بشر به مجازات فاصله بگیرد و متون قانونی خود را تنها بر پایه مفروضات جمعی پایه‌ریزی نماید، شکاف عمیقی میان کیفرهای تعیینی و اقبال عمومی ایجاد می‌شود که نمود آن را می‌توان در تغییر جهت واکنش‌های ترحم‌مدار و مجرم‌محور ناشی از فلسفه اصلاح و درمان به سمت جنبش‌های بازگشت به کیفر در بسیاری از کشورهای غربی مشاهده نمود.

کتاب‌شناسی

۱. اثیمی، حمیدرضا، ماهیت جرم و توجیه مجازات در فلسفه افلاطون، تهران، میزان، ۱۳۹۶ ش.
۲. اردبیلی، محمدعلی، حقوق جزای عمومی، چاپ هفتاد و یکم، تهران، میزان، ۱۴۰۱ ش.
۳. استادان و پژوهشگران علوم جنایی سراسر کشور، دانشنامه علوم جنایی اقتصادی، به کوشش امیرحسین نیازپور، تهران، میزان، ۱۳۹۸ ش.
۴. اسکینر، بورس فردریک، آرمان‌شهر اسکینر (والدن ۲)، ترجمه جعفر نجفی‌زند با همکاری ضیاءالدین رضاخانی، تهران، ساوالان، ۱۳۸۰ ش.
۵. امامی آرندی، حبیب، «حقوق کیفری و فرمانروایی سیاسی؛ درآمدی بر نظریه سیاسی مجازات»، دوفصلنامه مطالعات حقوق کیفری و جرم‌شناسی، سال سوم، شماره ۲ (پیاپی ۷)، پاییز و زمستان ۱۳۹۵ ش.
۶. بولک، برنار، کیفرشناسی، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، چاپ هشتم، تهران، مجد، ۱۴۰۰ ش.
۷. توحیدی، طاهر، و محمد آشوری، «مکانیسم قدرت و تأثیر آن بر مجازات تابغان»، دوفصلنامه پژوهش‌های حقوق جزا و جرم‌شناسی، سال نهم، شماره ۱۸، پاییز و زمستان ۱۴۰۰ ش.
۸. جوان جعفری بجنوردی، عبدالرضا، و سیدمحمدجواد ساداتی، ماهیت فلسفی و جامعه‌شناختی کیفر، تهران، انتشارات میزان، ۱۳۹۴
۹. حاجی ده‌آبادی، محمدعلی، و احسان سلیمی، «مبانی، اصول و سازوکارهای اجرایی مدل کیفرگذاری هدفمند»، فصلنامه پژوهش حقوق کیفری، سال هشتم، شماره ۲۹، زمستان ۱۳۹۸ ش.
۱۰. خزاعی، زهرا، و فاطمه تمدن‌فرد، «رابطه‌شناسی و مسئولیت اخلاقی در نگاه تامس نیگل»، فصلنامه اندیشه دینی، دانشگاه شیراز، سال هجدهم، شماره ۳ (پیاپی ۶۸)، پاییز ۱۳۹۷ ش.
۱۱. دلماس - مارتی، می‌ری، نظام‌های بزرگ سیاست جنایی، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، چاپ پنجم، تهران، میزان، ۱۴۰۲ ش.
۱۲. رستمی، هادی، «جرم‌انگاری و کیفرگذاری در پرتو اصول محدودکننده آزادی در نظریه لیبرال»، دوفصلنامه پژوهش‌نامه حقوق کیفری، سال پنجم، شماره ۱ (پیاپی ۹)، بهار و تابستان ۱۳۹۳ ش.
۱۳. ساداتی، سیدمحمدجواد، علی حسین نجفی ابرندآبادی، و رحیم نوبهار، «تبارشناسی پیوند کیفر و قدرت در نظام حقوقی ایران»، دوفصلنامه مطالعات حقوق کیفری و جرم‌شناسی، سال چهارم، شماره ۱ (پیاپی ۸)، بهار و تابستان ۱۳۹۶ ش.
۱۴. شیکر، دیوید، مفهوم و ماهیت مجازات، ترجمه حسین آقایی جنت‌مکان، تهران، جنگل، ۱۳۹۳ ش.
۱۵. غلامی، حسین، کیفرشناسی (کلیات و مبانی پاسخ‌شناسی جرم)، تهران، میزان، ۱۴۰۱ ش.
۱۶. قماش، سعید، و مرتضی عارفی، «موانع سیاسی و اقتصادی پیشگیری اجتماعی از جرم»، دوفصلنامه آموزه‌های حقوق کیفری، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، سال چهاردهم، شماره ۱۳، بهار و تابستان ۱۳۹۶ ش.
۱۷. کاتینگام، جان، «فلسفه مجازات»، ترجمه ابراهیم باطنی و محسن برهانی، فصلنامه فقه و حقوق، سال دوم، شماره ۴، بهار ۱۳۸۴ ش.
۱۸. کاشفی اسماعیل‌زاده، حسن، «جنبش‌های بازگشت به کیفر در سیاست جنایی کشورهای غربی: علل و جلوه‌ها»، مجله تخصصی الهیات و حقوق سابق (آموزه‌های حقوق کیفری)، شماره‌های ۱۵-۱۶، بهار و تابستان ۱۳۸۴ ش.
۱۹. کاوادینا، میشل، و جیمز دیگن، «توجیه یا دلیل‌آوری برای مجازات»، ترجمه علی صفاری، فصلنامه تحقیقات حقوقی، سال هشتم، شماره ۴۲، پاییز و زمستان ۱۳۸۴ ش.

۲۰. کلازکسون، کریستوفر، *حقوق جزای اختصاصی انگلستان و نقش حقوق جزا در جامعه*، ترجمه حسین میرمحمدصادقی، تهران، جنگل، ۱۳۹۱ ش.

۲۱. کلی، جان، *تاریخ مختصر تئوری حقوقی در غرب*، ترجمه محمد راسخ، تهران، طرح نو، ۱۳۸۲ ش.

۲۲. محسنی، فرید، و رضا رحیمیان، «از کیفرگذاری تقنینی تا کیفرگزینی قضایی؛ مدل‌ها و معیارها (با تأکید بر رویه قضایی ایران)»، *مجله حقوقی دادگستری*، سال هشتاد و سوم، شماره ۱۰۷، پاییز ۱۳۹۸ ش.

۲۳. محمدغفوری، محمدرضا، *فلسفه مجازات در نظم فتاوی ده استاد بزرگ فلسفه و حقوق کیفری*، تهران، آوا، ۱۳۹۵ ش.

۲۴. مخدومی، امیرطاها، مهدی اسماعیلی، و حسن حاجی تبار فیروزجانی، «بررسی تأثیر رسانه بر افزایش حس ناامنی و جرم از دیدگاه حقوق شهروندی»، *فصلنامه حقوق پزشکی*، ویژه‌نامه حقوق بشر و حقوق شهروندی، سال سیزدهم، تابستان ۱۳۹۸ ش.

۲۵. مهدوی‌پور، اعظم، و نجمه شهرانی کرانی، «تأثیر رسانه‌های جمعی در افزایش احساس ناامنی و ایجاد رویکردهای امنیتی»، *فصلنامه مطالعات رسانه‌ای*، سال هشتم، شماره ۴ (پیاپی ۲۳)، زمستان ۱۳۹۲ ش.

۲۶. میرمحمدصادقی، حسین، *حقوق جزای عمومی ۳: واکنش اجتماعی در برابر جرم (مجازات و اقدام تأمینی و تربیتی)*، تهران، دادگستر، ۱۴۰۱ ش.

۲۷. میلر، پیتر، سوژه، استیلا و قدرت (در نگاه هورکهایمر، مارکوزه، هابرماس و فوکو). ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران، نی، ۱۳۹۸ ش.

۲۸. نجفی ابرندآبادی، علی حسین، و سیدمهدی سیدزاده ثانی، «رژیم بین‌المللی هراس اخلاقی: نقش رسانه»، *فصلنامه تحقیقات حقوقی*، ویژه‌نامه شماره ۸، بهار ۱۳۹۱ ش.

۲۹. وکیلی، هادی، «شهود و معرفت شهودی از نگاه کانت»، *فصلنامه ذهن*، سال هشتم، شماره ۳ (پیاپی ۳۱)، پاییز ۱۳۸۶ ش.

۳۰. هابز، توماس، *لویاتان*، ترجمه حسین بشیریه، چاپ ششم، تهران، نی، ۱۳۸۹ ش.

31. Bentham, Jeremy, *An Introduction to the Principles of Morals and Legislation*, New York, Hanfer Publishing, 1945.

32. Carlsmith, Kevin M. & John M. Darley & Paul H. Robinson, "Why Do We Punish? Deterrence and Just Deserts as Motives for Punishment," *Journal of Personality and Social Psychology*, Vol. 83(2), 2002.

33. Carlyle, Tomas, *On Heroes, Hero-Worship and the Heroic in History*, Lecture I, 1841.

34. Clarkson, Christopher M.V., *Understanding Criminal Law*, London, Fontana Press, 1987.

35. Cohen, Stanley, *Folk Devils and Moral Panics*, 3rd Ed., London, Routledge, 2002.

36. Goode, Erich, *Drugs in American Society*, 7th Ed., New York, McGraw Hill, 2008.

37. Hampton, Jean, "An expressive Theory of Retribution," in: Wesley Cragg (Ed.), *Retributivism and Its Critics*, Stuttgart, Franz Steiner Verlag, 1992.

38. Scheingold, Stuart A., "The Politics of Street Crime and Criminal Justice," in: Lawrence B. Joseph (Ed.), *Crime, Community, and Public Policy*, Chicago, University of Chicago Press, 1995.

39. van Prooijen, Jan-Willem, *The Moral Punishment Instinct (Perspectives on Justice and Morality)*, Oxford University Press, 2018.

40. Williams, Bernard Arthur Owen & Thomas Nagel, "Moral Luck," *Aristotelian Society Supplementary Volume*, Vol. 50(1), 1976.